

موقعیت اهل تشیع در ایران دوره اموی

پروین ترکمنی آذر

مربی و عضو هیات علمی سازمان «سمت»

چکیده:

ایرانیان پس از تحمل قرن‌ها حکومت ناعادلانه و طبقاتی ساسانیان، با ورود مسلمانان به شعار مساوات و برابری دل نهادند و اسلام را پذیرا شدند. عرب‌های ناراضی از امویان، همراه با خانواده به شرق ایران، دورترین حد قلمرو خلافت، مهاجرت داده شدند تا مقیم شوند. رفتار تبعیض‌گونه حکام اموی در ایران، موجبات نارضایتی ایرانیان را فراهم آورد؛ به همین جهت ایرانیان از هر قیامی که به مخالفت با امویان یا با شعار «الرضا من آل محمد (ص)» برپا می‌شد، حمایت کردند.

معاویه برای ترور شخصیت ائمه، تبلیغات سوئی علیه آنان شروع کرد و به جعل احادیث در منقبت خود پرداخت؛ که در زمان جانشینانش نیز ادامه یافت. شیعیان در این دوره تقیه پیشه کردند. علی‌رغم جو اختناق‌آلود، قیام‌هایی از جانب ائمه و شیعیان علیه امویان برپا شد؛ از جمله قیام امام حسین (ع)، قیام‌های توابین، مختار، زید بن علی (ع)، یحیی بن زید و عبدالله بن معاویه بن عبدالله. فعالیت سیاسی ایرانیان علیه امویان برای اولین بار در قیام مختار ظاهر شد. شرکت ایرانیان در قیام زید بن علی و فعالیت یحیی بن زید و عبدالله بن معاویه در ایران، حکایت از تکامل و تکوین بیش ایرانیان در درک نااهل و نامحرم بودن امویان بر مسند خلافت دارد.

نارضایتی مردم ایران و عرب‌های مهاجر موجب شد خلفای اموی رفتار ستمگرانه را قدری تعدیل نمایند. دستور سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز در منع سب علی (ع)، اولی با تدبیر سیاسی و دومی با ایمان، حاکی از این امر است. در اواخر دوره اموی که ضعف بر پیکره خلافت مستولی شده

بود، فرصتی برای فعالیتهای فرهنگی ائمه و شیعیان فراهم گردید.
واژمان کلیدی: شیعه، الرضا من آل محمد (ص)، ایران، قیام، امویان.

ورود مسلمانان به ایران، فتح مناطق و گسترش فتوحات تا شرق قلمرو ساسانی، فرصتی به ایرانیان داد تا پس از قرن‌ها از حکومت ناعادلانه و طبقاتی ساسانیان عبور کرده و به دین اسلام خوش‌آمد گویند. ورود مسلمانان به ایران با شعار مساوات و برابری و عدالت، نور امیدی برای رهایی از وضع اجتماعی نابسامان ساسانی در دل مظلومان ایرانی افکند.

ایرانیان آوازه اسلامی را شنیده بودند که در آن سلمان فارسی، بلال حبشی، صهیب رومی، زید بن حارثه و... در یک مرتبه قرار می‌گرفتند و از حقوق اجتماعی مساوی برخوردار بودند، ولی با گذشت زمان، عملکرد امویان و حکام آنان در سرزمینهای فتح شده به ایرانیان فهماند که بنی‌امیه و عمال آنان تجسم اسلام واقعی نیستند و برای رسیدن به اصول واقعی اسلام باید هدف را در افراد دیگری جستجو نمایند.

مهاجرت قبایل عرب به ایران - که از زمان عثمان، خلیفه سوم، آغاز شده بود - خود عاملی برای آشنایی ایرانیان با مذهب تشیع گردید؛ زیرا هرچند به ظاهر دستگاه خلافت آنان را برای ادامه و گسترش فتوحات در مرزهای شرقی ایران مهاجرت داده بود - و این روند در دوره بنی‌امیه نیز ادامه یافت - هدف و علل پنهانی نیز در مهاجرت این اقوام به مناطق دور دست وجود داشت. اغلب قبایل مهاجر، ساکن کوفه و بصره - یعنی مراکز مهم شیعیان - بودند. بیشتر مهاجران به قبایل آزد، بکر، مذحج، قیس و خزاعه تعلق داشتند؛ یعنی افرادی که نارضایتی آنان از خلفا می‌توانست خطری برای دستگاه خلافت باشد. آنان در قالب قبیله‌ای و خانوادگی به شرق ایران رفتند تا بمانند و به دورترین نقاط از مرکز خلافت فرستاده شدند. بیشتر افراد ناراضی از خلافت نیز که بر جان و مال خود بیمناک

بودند - بخصوص آنان که به علت اعتقادات و گرایشهای شیعی در مظان اتهام قرار داشتند - در صدد یافتن محلی مناسب برای زندگی یا قیام برآمدند و شرق و شمال ایران را ترجیح دادند. علت انتخاب خراسان و شمال ایران، دور بودن این سرزمینها از قلمرو خلافت یا دشواری راههای شمال ایران بوده است. به گفته طبری، افراد ناراضی از حکومت حجاج به خراسان گریخته، گفتند: «خراسان سرزمینی دراز و پهناور است تا جایی که بشود دور می‌رویم و صبر می‌کنیم تا خدا حجاج یا عبدالملک را هلاک کند.» (الطبری، ص ۳۷۰)

امویان و اهل تشیع:

معاویه، اولین خلیفه اموی، طالب اقتدار دنیوی بود. او استحقاقی برای داشتن اقتدار معنوی در خود نمی‌دید. او و جانشینان خلفش سعی کردن مخالفان خود، بخصوص آنان که حق امامت و ولایت جامعه اسلامی را داشتند - یعنی اهل بیت پیامبر (ص) را - با توسل به حيله و تزویر به شهادت برسانند و با ایجاد جو رعب و وحشت و اختناق حکومت خود را استقرار بخشند. معاویه برای ترور شخصیت ائمه و ایجاد شخصیت کاذب برای خود به تبلیغات سوء علیه والیان اصلی حکومت اسلامی دست یازید. این فعالیت در بیشتر دوران امویان ادامه یافت. معاویه دستور داده بود خطبا بر سر منابر حضرت علی (ع) را - که پیامبر (ص) ایشان را یک بار رسماً در جمع خویشان و بار دیگر در غدیر خم، وصی، جانشین و برادر خود معرفی کرده بودند - لعن نمایند؛ و گفته می‌شود: «خود او بعد از نماز، علی و ابن عباس و حسن و حسین و مالک اشتر را لعنت می‌کرد» (مستوفی، ص ۱۹۵ و العلوی، ص ۷۱) معاویه برای حکامش نوشته بود: «امان از کسی که در فضائل ابوتراب و خاندان او حدیثی نقل کند، برداشته است» (ابن ابی الحدید، ص ۵۶) بنی‌امیه سب علی (ع) را به کودکان می‌آموختند و دشمنی و کینه از علی (ع) را در قلب و روح آنان جای می‌دادند. معاویه راویان و محدثینی

استخدام کرد تا روایات و اخباری را در منقبت معاویه جعل نمایند. مؤلف تبصرة العوام می‌نویسد: «جماعتی را زر می‌دادند تا وضع احادیث می‌کردند در حق بنی‌امیه و مناقبی که رسول در حق ایشان گفته بود و مناقب اهل بیت بدل می‌کردند و آن‌ها بنوشتند و به شهر فرستادند و عمال را بفرمود تا معلمان را زر می‌دادند و ایشان را بفرمود تا لوح کودکان از روی قرآن می‌نوشتند و احادیث دروغ تعلیم می‌دادند... و نود و سه سال که ملک بنی‌امیه بود بدین طریق روایت موضوعات می‌کردند و در دنیا پراکنده کردند و املا می‌کردند و می‌خواندند.» (حسنی رازی، ص ۲۲۱)

در این میان مردم شیعه و طرفدار خاندان علی (ع) بیشتر از هر کس در تنگنا بودند؛ از جمله مردم شیعه کوفه و بصره. وقتی بسر بن اوطاة، حاکم معاویه، حضرت علی (ع) را بر سر منبر دشنام می‌داد، ابوبکر فریاد زد: «به خدا ما تو را جز دروغگو نمی‌دانیم.» (ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۱۴) و بسر دستور داد او را خفه کنند، ولی مردم نگذاشتند. حمایت مردم از شخص معترض به حاکم خلیفه، نشان‌دهنده شدت علاقه مردم به خاندان امامت است؛ آنان در این حمایت دست از جان شسته بودند.

در زمان بنی‌امیه اگر کسی - اعم از خودی یا بیگانه - به طور مستقیم یا غیر مستقیم، نشانه‌هایی از هواداری ائمه و شیعیان آشکار می‌کرد، محکوم به مرگ بود. حجر بن عدی در اعتراض به حکام کوفه و نهی آنان از سب علی (ع) کشته شد. مؤلف کتاب اصل‌الشیعه و اصولها می‌نویسد: «حجر به گناه ترک تقیه کشته شد؛ هدف او بیان گمراهی بنی‌امیه بود.» (آل کاشف الغطاء، ص ۱۷۱) و وقتی ربیع بن زیاد حارثی، والی امویان در خراسان، از قتل حجر اظهار تأسف کرد، سزایش جز مرگ نبود. (ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۹۵)

با وجود همه این مصایب که بر سر شیعیان می‌آمد، نشانه‌هایی در دست است که در موارد لزوم از آنان برای رفع مشکلات حکومتی استفاده می‌شده است. این

عامر، حاکم معاویه در بصره، برای دفع خوارج آن منطقه به شیعیان متوسل شد. او شریک بن اعور حارثی را مامور کرد تا سه هزار کس از مردم برگزیند و به جنگ خوارج برود و به او گفت: «با کسانی از مردم بصره سوی این دشمنان خدا رو که جنگ آن‌ها را روا می‌دارند و شریک به کیاست دریافت که «شیعیان علی (ع) را منظور دارد، اما نمی‌خواهد نام آن‌ها را بیاورد.» (الطبری، ج ۵، ص ۱۹۴)

به این ترتیب، شیعیان بصره بسیار بیشتر از سه هزار کس بوده‌اند؛ زیرا این سه هزار کس باید از میان خیل شیعیان بصره گزینش می‌شدند، آن هم فقط از میان مردانی که می‌توانستند بجنگند و بهترین جنگاوران باشند.

مناطق از ایران را سراغ داریم که ننگ سب حضرت علی (ع) را نیارستند و علناً مخالفت نمودند؛ که نشانی از بسیاری شیعه در آن‌هاست.

مردم غور که در زمان خلافت حضرت علی (ع) به اسلام درآمده بودند و حاکمشان فرمان حکومتی از آن حضرت دریافت کرده بود، نسبت به امام علی (ع) و فرزندان او علاقه خاصی داشتند. اسفزاری می‌نویسد: «حاکم غور منشور حکومت به خط مبارک مرتضی علی حاصل کرده بود و آن منشور را داشته‌اند تا زمان بهرامشاه بن سلطان مسعود بدان مباحثات می‌کرده‌اند.» (الاسفزاری، بخش نخستین، ص ۲۵۸) مردم غور هرگز به دستور معاویه و بنی‌امیه گردن ننهاده‌اند. «در زمان بنی‌امیه در جمیع ممالک اسلام بر سر منبر بر اهل خاندان رسالت لعنت کردند الا غور که ولایة بنی‌امیه بدان ولایت راه نیافتند.» (الاسفزاری، بخش نخستین، ص ۲۵۸)

خوارزم نیز از جمله ولایاتی بود که این ننگ را قبول نکرد. به گفته مؤلف تاریخ رویان: «جمله جهان عوم کالانعام متقلدین بدعت گذشته بودند مگر در خوارزم که تحمل اهانت و اذلال بسیار کرده‌اند و این عار بر خود نگرفته.» (آملی، ص ۵۲) البته دوری خوارزم و غور از مرکز خلافت اموی و عدم دسترسی آسان حکام بنی‌امیه به آن‌ها عامل مهمی در حرکات جسورانه شیعیان آن مناطق در

طول تاریخ بوده است.

در زمان یزید (۶۰-۶۴ هـ)، جانشین معاویه، شیعیان در اختفای بیشتری به سر بردند و محل‌های مخصوصی برای ملاقات و آگاهی از اوضاع داشتند؛ از جمله در بصره، منزل ماری دختر سعد از قبیله عبدالقیس محل دیدار شیعیان بود. (الطبری، ج ۵، ص ۳۵۳)

با وجود تاکید و سفارش معاویه به یزید در مورد امام حسین (ع) و اینکه: «همانا او نسبتی بزرگ و حقی عظیم و خویشاوند نزدیک پیامبر (ص) است» (الطبری، ج ۵، ص ۳۵۳) یزید فاجعه خونین کربلا را به وجود آورد. پس از شهادت امام حسین (ع) اعتراض به واقعه کربلا در ابعاد وسیعی گسترش یافت. جانشین یزید، معاویه بن یزید (۶۴ هـ)، سخن از اهل بیت پیامبر (ص) به میان آورد و خود را از خلافت خلع نمود. بنی‌امیه تحمل چنین فردی را - آن هم از خاندان معاویه و بر مسند خلافت - نداشت و برای اینکه اندیشه او بر دیگران و جامعه تاثیر نگذارد، عمر بن مقصوص، معلم معاویه بن زید را - که می‌توانست اولین فرد مظنون در تغییر اندیشه و عقیده او باشد - زنده به گور کردند.

خلافت بنی‌امیه بعد از وقفه‌ای کوتاه به شاخه دیگر - یعنی به مروانیان - منتقل شد؛ که با خلافت یک ساله مروان بن حکم (۶۴-۶۵ هـ) آغاز گردید. مروان سنت معاویه را در سب علی (ع) ادامه داد. در زمان او توابین به خون‌خواهی امام حسین (ع) قیام کردند. مروان دستور کشتار توابین و شیعیان علی (ع) را صادر کرد.

پس از مروان خلافت به عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶ هـ) رسید. قیام مختار در همین زمان شکل گرفت. قیام مختار از طرف مردم عراق جبل، اصفهان، ری و آذربایجان، تقویت مالی و انسانی می‌شد. در سپاه او تعداد بسیاری از موالی ایرانی حضور داشتند. حضور گسترده ایرانیان در سپاه مختار و صحبت آنان به فارسی، موجب اعتراض افراد عرب‌زبان شد. (دینوری، ص ۵۲)

پس از عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶) به خلافت رسید. این دوران همراه است با حکومت حجاج بر عراق و بالطبع بر خراسان و سیستان - که ضمیمه حکومت عراق بود. حجاج در دوره حکومتش از هیچ عمل وحشیانه‌ای علیه آل علی (ع) کوتاهی نکرد. در این زمان اقوام عرب متمایل به شیعه و ناراضی از امویان در خراسان جمع بودند و بسیاری از مردم خراسان از نظر عقیدتی و سیاسی به آنان پیوسته بودند.

حجاج در سال ۸۰ هـ حدود چهل هزار نفر از مردم کوفه و بصره را تحت رهبری عبدالرحمان بن محمد بن اشعث تدارک دید و آنان را به جانب سیستان فرستاد. برنامه اصلی او اقامت دائم آنان در شرق ایران بود. حجاج به این اشعث نوشته بود: «به مسلمانانی که با تواند بگوی زراعت کنند و مقیم شوند. آنجا خانه‌های ایشان است تا خدا پیروزشان کند.» (الطبری، ج ۶، ص ۳۳۵) افراد عبدالرحمان - که بیشتر یمنی و دارای تمایلات شیعی بودند و قصد اقامت دائم نداشتند - از حجاج رنجیدند و قیام نمودند. حجاج با نشان دادن شدت عمل، محمد بن سائب بن مالک اشعری را در کوفه به قتل رساند. آل سائب برای حفظ جان خود از کوفه خارج شده، به طرف ایران آمدند و چون به محل کنونی قم رسیدند، مقیم شدند و به تقیه زیستند. اشعریان سپاه عبدالرحمان نیز پس از شکست به قم رفته به آنان پیوستند. موسی بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری، اولین فرد از آل سائب بود که در قم تشیع خود را آشکار کرد «تا دیگران از اهل قم بدو اقتدا کردند». (قم، ص ۲۷۸) اشعریان پس از آشکار ساختن تشیع تقریباً به صورت حکومت مستقلی در میان قلمرو خلافت درآمدند. حکام اموی را به شهر راه ندادند و امور شهر و قضاوت را خود بر عهده گرفتند. (قمی، ص ۲۴۱)

حجاج نسبت به شیعیان، حاکم سختگیری بود و از هیچ ظلمی نسبت به آنان ابا نداشت. شعبی از علمای معروف آن زمان بود که چون گفته بود حسن (ع) و حسین (ع) ذریه رسول خدا هستند، تحت تعقیب قرار گرفت و تهدید به مرگ شد.

او مجبور گردید به ماوراءالنهر بگریزد و در آنجا نیز در خفا به زندگانی خود ادامه دهد. (قاضی زنگنه زوری، ص ۹۲) حجاج برای کنترل مردم خراسان و مقابله با قبایل یمنی طرفدار خاندان علی (ع)، تصمیم گرفت سربازان شامی را وارد خراسان نماید. حضور سربازان شامی - که سر سپرده بنی امیه بودند و به علت تبلیغات سوء اموی مخالف و دشمن خاندان علی (ع) به شمار می رفتند - بر عامل نارضایتی مردم خراسان افزود.

خلیفه بعدی، سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ هـ)، برای جلوگیری از واکنش مردم عراق و خراسان - بخصوص شیعیان - سعی کرد تغییراتی در سیاست ولید و حجاج بدهد و در مرحله اول سبّ و دشنام علی (ع) را منع کرد.

عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ هـ) - که برای مدتی در زمان ولید، خلیفه اموی، حاکم مدینه بود و در زمان سلیمان حکم مشاور و وزیر او را داشت - جانشین سلیمان بن عبدالملک شد. عمر بن عبدالعزیز، سب علی (ع) را ممنوع کرد و به جای آن در خطبه آیات زیر را معمول داشت: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا و لِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ و لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا. رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»: پروردگارا بیامرز برای ما و برای برادران ما، آنانکه پیشی گرفتند ما را به ایمان و نکذار در دلهای ما کینگی برای آنان که ایمان آوردند! پروردگارا همانا تویی نوازنده مهربان. (سوره حشر/آیه ۱۰)

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ و الْإِتْقَانِ و يُنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ و الْمُنْكَرِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»: همانا خدا امر می کند به دان و نیکی و بخشش به خویشاوندان و نهی می کند از فحشاء و ناشایست و ستم، اندرز دهد شما را شاید یادآور شوید. (سوره نحل/ آیه ۹۰)

علت تغییر نگرش عمر بن عبدالعزیز نسبت به خاندان علی (ع) را کجا باید جستجو کرد؟ او شاهد بود که پدرش، عبدالعزیز بن مروان، به هنگام خواندن خطبه، وقتی به لعن حضرت علی (ع) می رسید، دچار درماندگی خاصی می شد. از

پدر علت را جویا شده و جواب شنیده بود: «ای فرزند بدان که اگر آنچه را ما از علی بن ابیطالب (ع) می‌دانیم، مردم نیز بدانند، از گرد ما پراکنده شده، به فرزندان وی می‌گرایند.» (ابن طقطقی، ص ۱۷۴) مؤلف روضة‌الصفاء به علتی دیگر نیز اشاره می‌کند. او یکی از علل عملکرد عمر بن عبدالعزیز را تحصیل وی در مدینه و در نزد عبدالله بن عتبة بن مسعود - که از شیعیان بود - می‌داند. به گفته میرخواند، وقتی به گوش عبیدالله بن عتبة رسید که عمر بن عبدالعزیز حضرت علی (ع) را سلب می‌کند از او پرسید: «تو را از کجا معلوم شده که باری سبحانه و تعالی بعد از آنکه از اهل بدر و بیعة الرضوان راضی بود، بر ایشان غضب کرد.» و عمر بن عبدالعزیز توبه نمود. (میرخواند، ج ۳، ص ۳۱۶) مسلماً حضور امام سجاد (ع) در زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز در مدینه و تحصیل وی در نزد عبیدالله بن عتبة در شکل‌گیری اعتقاد و رفتار او موثر بوده است.

عمر بن عبدالعزیز فدک را - که معاویه آن را اقطاع مروان کرده بود و عمر بن عبدالعزیز آن را از پدرش به ارث برده بود - به امام محمد بن علی (ع) باز گردانید. (یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۵) انتخاب محمد بن علی (ع) نشان دهنده آگاهی عمر از جانشینی منصوص ائمه است. عمر بن عبدالعزیز حکومت خراسان را به شکل حکومتی مستقل به عبدالرحمان بن نعیم غامدی سپرد؛ که فردی ملایم بود. او برای جلب رضایت مردم خراسان سربازان شامی را از آنجا خارج کرد. مسلماً اهمیت خراسان و شیعه آن برای عمر بن عبدالعزیز شناخته شده بود. حکومت عمر بن عبدالعزیز با حرکت‌هایی که حاکی از هواخواهی اهل بیت پیامبر (ص) بود، نمی‌توانست دوام بسیاری یابد. عمر دوم، پس از حدود دو سال، آخرت را برگزید و دنیا را به دنیاداران واگذار کرد. ابوالفداء می‌نویسد: «مشهور است که او را مسموم کردند؛ زیرا بنی‌امیه می‌دانستند اگر حکومت او دوام یابد امور حکومتی از دست آنان خارج می‌شود.» (ابوالفداء، برگ ۲۰۱)

دوره گذار از عمر بن عبدالعزیز با شورش‌هایی از طرف مخالفین بنی‌امیه

همراه بود. از این زمان پرچم‌های سیاه در شرق در دست مخالفین به نشانه اعتراض به حکومت بنی‌امیه و خون‌خواهی خاندان پیامبر (ص) آشکار شد و این حرکتها نتیجه ایجاد فضایی بود که مخالفت عمر بن عبدالعزیز برای شیعیان ایجاد کرده بود. خلافت یزید بن عبدالملک دیر نپایید و خلافت به هشام (۱۰۵-۱۲۵ هـ) رسید که به قیام زید بن علی (ع) در کوفه و شورش‌هایی از طرف ناراضیان خلافت بنی‌امیه در خراسان روبه‌رو شد.

قیام زید بلافاصله پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز شکل گرفت و عکس‌العمل آزادی نسبی و عدالتی بود که بعد از تحمل مدت‌ها محیط خفقان بنی‌امیه و ظلم بیکران آنان ایجاد شده بود. قیام زید برای مقابله با قدرت حاکم ستمگر بود. این قیام با قیام کسانی که داعیه رهبری داشتند و برای رسیدن به مقصود به اهل بیت متوسل می‌شدند و سپس آن‌ها را کنار می‌زدند، فرق داشت. امام محمد باقر (ع) در مورد زید فرموده بودند: «خدایا پشت مرا به زید محکم فرما!» (الامینی، ج ۳، ص ۷۰) در همین زمان در خراسان، حارث بن سریج قیامی را آغاز کرد که تقاضای او عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) بود. طبری از همکاری عاصم، حاکم اموی خراسان، با حارث سخن به میان می‌آورد و اینکه عاصم از حارث بن سریج خواست «هر دو به هشام نامه بنویسند و از او عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبرش (ص) را بخواهند پس اگر خودداری کرد هر دو علیه او جمع شوند.» (الطبری، ج ۷، ص ۱۶۷)

بسیاری از سران خراسان این نامه را مهر زدند. کار ناراضیان در زمان هشام، بخصوص در شرق خلافت گسترش یافته بود و مردم بسیاری از روستاها به حارث پیوسته بودند.

عده‌ای بی‌شمار از علویان از قیام زید بن علی (ع) حمایت کردند. این طقطقی می‌نویسد که «در دیوان و دفتر وی نام پانزده هزار نفر از مردم کوفه ثبت شد و این سوای مردم مداین و بصره و واسط و موصل و خراسان و ری و جرجان و

جزیره بود.» (ابن طقطقی، ص ۱۷۸) حضور مردمی شیعه از خراسان و ری و جرجان و شهرهای دیگر عراق در کوفه، مرکز تشیع، در آن زمان مورد توجه است. مؤلف مقاتل الطالبیین در مورد تعداد شیعیان همراه زید غلو کرده و می‌نویسد: «وقتی زید از کوفه به قادسیه رسید، شیعیان به دیدارش رفتند و گفتند: «به کجا می‌روی با اینکه صد هزار شمشیرزن از اهل کوفه و بصره و خراسان با تو همراهند و همگی حاضرند به روی بنی‌امیه شمشیر بکشند و شامیان در برابر ما افراد اندکی هستند.» (اصفهانی، ص ۱۳۵)

از آنجا که خراسانیان به داشتن گرایشهای شیعی مشهور بودند، بنی‌امیه از آنان برای جاسوسی و جلب اعتماد خاندان علی (ع) استفاده می‌کردند. یوسف بن عمر، حاکم کوفه، که از طرف هشام مأمور مقابله با زید بن علی (ع) بود، غلامی خراسانی نزد او فرستاد تا وانمود کند از شیعیان خراسان است و برای رساندن مالی از جانب خراسانیان نزد او آمده است. این شخص از اعتماد زید به خراسانیان استفاده کرده و زید را به قتل رساند. (الطبری، ج ۷، ص ۱۸۸) از گفته طبری مشخص می‌شود که تغذیه مالی قیامهای علیه بنی‌امیه نیز از جانب خراسانیان تأمین می‌شده است. پس از کشته شدن زید فردی از بنی‌اسد به یحیی گفت: «پدرت کشته شد و مردم خراسان شیعیان شما هستند پس رأی این است که به طرف آن‌ها بروی.» (الطبری، ج ۷، ص ۱۸)

به علت حضور شیعه در مناطق شرقی ایران یحیی بن زید پس از مرگ پدر به سوی ایران حرکت کرده از ری به سرخس و سپس به بلخ رفت. در ایران همچنان بر طرفداران شیعه افزوده می‌شد. همچنین از قزوین گزارش می‌شود که وقتی یکی از عمال اموی در قزوین بر سر منبر حضرت علی (ع) را لعن کرد، جیش بن عبدالله شمشیر کشیده و عامل را کشت و گفت: «نحتملکم علی لعن علی بن ابيطالب»؛ پس سب حضرت علی (ع) در قزوین قطع شد. (ابن فقیه، ص ۲۸۴)

به همین جهت وقتی عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب در

کوفه قیام کرد به او گفته شد برای جمع‌آوری طرفداران و به نتیجه رسیدن قیامش بهتر است به طرف فارس برود. او در شیراز، اصفهان، کرمان، قم طرفدارانی یافت؛ و این در حالی بود که مردم کوفه از قیام او استقبال نکرده بودند. (اصفهانی، ص ۱۶۷)

هشام از ترس طرفداران خاندان علی (ع)، خالد بن عبدالله قسری را پس از ۱۵ سال از حکومت عراق معزول کرد؛ زیرا نشانه‌هایی در گرایش او به ناراضیان خلافت یافته بود و بعد از خلع خالد بن عبدالله حاضر نبود از ربیعه یا یمنی‌ها - که گرایش‌های شیعی داشتند - کسی را بر خراسان بگمارد. (الطبری، ج ۷، ص ۱۵۶)

مروان (۱۲۶-۱۳۲ هـ)، آخرین خلیفه اموی، نصر بن سیار را به حکومت خراسان فرستاد، ولی عرب‌های یمانی و ربیعه - که از حکومت بنی‌امیه ناراضی بودند - به جدیع بن علی کرمانی پیوستند: «جدیع از جمله شیعه بود حارث بن سریج با ایشان مطابقت کرد.» (گردیزی، ص ۱۱۸) نصر بن سیار چنان تعصبی داشت که در مدت حکومتش در خراسان از یمانی‌ها کمک نگرفت و «بجز مصریان کسی را عامل نکرد.» (الطبری، ج ۷، ص ۱۵۸)

نتیجه:

سیر اعتقادی شیعیان در ایران به میزان آشنایی، اطلاع و آگاهی آنان از اسلام و ارتباط آنان با مسلمانان واقعی و شیعیان و سرچشمه امامت بستگی داشت. با اینکه در دوره امویان، ائمه، خود حضور و حیات داشتند امکان ارتباط مستقیم ایرانیان با ائمه، بجز برای معدودی از طالبان علم فراهم نشد. در نتیجه مردم عامه ایران در گرایش به تشیع در ابتدای راه فقط هدف مشترکی را در رساندن حکومت به آل محمد (ص) با دیگر شیعیان آغاز کردند.

فعالیت و حرکت سیاسی ایرانیان علیه بنی‌امیه و خون‌خواهی اهل بیت پیامبر

(ص) برای اولین بار در گروه سپاهیان مختار ظاهر شد. حضور ایرانیان در حرکت‌ها و جنبش‌های اعتراض‌آمیز و خون‌خواهی خاندان پیامبر (ص) نشان‌دهنده علاقه و آشنایی ایرانیان به تشیع است. شرکت ایرانیان در قیام‌هایی که قبایل مهاجر عرب ناراضی - که بسیاری از آنان اعتقاد و گرایش شیعی نیز داشتند - و همچنین شرکت در قیام حارث بن سریج و جدیع بن کرمانی - که علیه امویان برپا شده بود و گردیزی آنان را شیعه می‌داند - (گردیزی، ص ۱۱۸) و نیز شرکت در قیام زید بن علی (ع)، قیام یحیی بن زید، عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب و... حاکی از تکامل و تکوین بینش ایرانیان در درک نااهل و نامحرم بودن بنی‌امیه در مسند خلافت بود.

حقانیت اهل بیت پیامبر (ص) در کل و به طور اخص خاندان علی (ع) در پیوستگی به نبوت از جانب حضرت فاطمه (س)، مساله‌ای است که از همان ابتدا بر خلفای بنی‌امیه شناخته شده بود. معاویه، اولین خلیفه بنی‌امیه، به حقانیت خاندان (ع) معترف بوده است. گفته می‌شود به هنگام مرگ به یکی از نزدیکانش اعتراف کرد که «بر خود از سه گناه بزرگتر نمی‌دانم: اول آنکه در حق اهل بیت طمع کردم و [به زور] بردم، دوم آنکه زن حسن [ع] را بفریقتم تا او را زهر داد و سیم آن که یزید را ولیعهد کردم و در همه این احوال نظر بر رواج کار یزید بود». (مستوفی، ص ۲۶۳) حق و موقعیت معنوی اهل بیت پیامبر (ص)، علاوه بر خلفا، بر والیان آنان نیز آشکار بود. وقتی عمر بن سعد به جنگ با امام حسین (ع) دعوت شد و فرمانروایی ری به او پیشنهاد گردید، گفت: «کشتن حسین آتش بی‌امان در پی دارد و فرمانروایی ری روشنی‌بخش چشمان من است!» (مقدسی، ج ۲، ص ۵۷۴) و قاتل امام حسین (ع) چون سر مبارک ایشان را نزد ابن زیاد برد، گفت: «رکاب مرا پر از طلا و نقره کن که من پادشاه پرده‌دار را کشته‌ام کسی را کشته‌ام که پدر و مادرش از همه کس بهتر و نسیبش والاتر است.» (مسعودی، ج ۲، ص ۶۵) خلفای بنی‌امیه از نامشروع بودن و غصبی بودن حکومت خود آگاهی داشتند. به

همین جهت تأکید آن‌ها بر حکومت دنیوی بود. آنان سعی در ایجاد اختناق سیاسی داشتند تا بدان وسیله مجال فعالیت را از صاحبان اصلی و پیروان آنان بگیرند. شیعیان را می‌کشتند، تهدید می‌کردند و با زور و شکنجه اوضاع سیاسی را به نفع خود تحت سلطه درآوردند. شیعیان در این زمان بنا به اتکا به فرمایش خدا و پیامبر (ص) و دستور ائمه به تقیه روی آوردند. ظلم و ستم حکام خلیفتی و آشکار شدن مظلومیت اهل بیت پیامبر (ص) شیعیان را در اعتقادات خود راسخ‌تر کرد؛ بخصوص پس از شهادت امام حسین (ع) و عملکرد دور از انسانیت و اسلامیت یزید و اطرافیان‌ش با شهداء و بازماندگان این فاجعه دینی، تشیع رشد بیشتر یافت. این رشد در عراق، یمن و ایران محسوس‌تر بود. وقتی نارضایتی قبایل عرب مهاجر به شرق ایران با نارضایتی ایرانیان از بنی‌امیه توأم گردید. حکومت بنی‌امیه دچار خوف شد و سعی کرد، اولاً خواسته‌های آنان را تا حد امکان برآورده سازد و حکامی را به خراسان گسیل دارد که مطابق خواسته‌ها یا در ظاهر مطلوب آنان باشد، ثانیاً در رفتار خود نسبت به شیعیان تعدیل نمایند. دستور سلیمان بن عبدالملک و سپس عمر بن عبدالعزیز در منع سب علی (ع) حاکی از درپیش گرفتن روش ملایمتری بود. اولی با تدبیری سیاسی و دومی با ایمان به این عمل دست زدند؛ به هر حال شیعیان در صدد احقاق حق خود بودند. روش ائمه در مقابل حکومت‌های زمان در اوضاع سیاسی و اجتماعی متفاوت تغییر می‌کرد. در طول تاریخ اسلام می‌بینیم که ائمه گاه با صلح از تفرقه مسلمانان جلوگیری می‌کردند؛ روش امام حسن (ع) مصداق و گواه این مطلب است. گاه در میدان مبارزه پیروزی را با غلبه خون بر شمشیر از آن خود می‌نمودند؛ امام حسین (ع) چنین کردند، گاه به مقتضای زمان و خفقان سیاسی موجود، تقیه پیشه می‌کردند و در خلوت عبادت و زمزمه نیایش، حقایق را به گوش معدود شنوندگان می‌رساندند؛ امام سجاد (ع) این روش را در پیش گرفتند. همین افراد معدود معارف را از امام اخذ و اشاعه می‌دادند و اثر این حرکت در

دوره امام جعفر باقر (ع) با مستعد شدن اوضاع سیاسی و اجتماعی ظهور یافت. در اواخر دوره اموی، ضعف آنان و رقابتهای سیاسی با بنی‌عباس فضای مناسبی برای فعالیتهای فرهنگی شیعیان فراهم ساخت. امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) در این دوره در جهت شناساندن اسلام حقیقی سعی بسیار نمودند. مسلمانان - در مرحله اول افراد مستعد و آماده پذیرش حقایق مذهبی - داوطلبانه گرد ایشان جمع می‌شدند و راه انتخاب شده هرچند نیاز به زمان بسیار داشت کاری ریشه‌ای و اساسی بود. سرچشمه این جریان از مدینه بود و در درازمدت نیروهای تربیت شد که با ایثار جان و مال در زمینهای مستعد؛ از جمله شرق ایران جریانی دائمی و مستمر ایجاد کردند و پیکره تشیع را روز به روز بارورتر ساختند.

منابع و مأخذ:

- آل کاشف الغطاء، محمد الحسین. اصل الشیعه و اصولها. [بی جا]: المكتبة المرتضویه، ۱۳۵۵ هـ.ق.
- آملی، اولیاء‌الله. تاریخ رویان. تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ابن ابی الحدید. شرح نهج‌البلاغه. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی‌الکرم. الکامل فی التاریخ، ج ۳. بیروت: دار صادر، [بی تا].
- ابن طقطقی، محمد بن علی طباطبایا. تاریخ فخری. ترجمه محمدوحید گلپایگانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ابن فقیه، ابی‌بکر احمد بن محمد الهمدانی. مختصر کتاب البلدان. لیدن: مطبع برلین، ۱۳۰۲ هـ.ق.
- ابوالفداء، عماد الدین اسماعیل. تاریخ ابوالفداء. نسخه خطی. تهران: دانشکده ادبیات دانشگاه تهران. شماره ۱۳۵۸۱، برگ ۲۰۱.
- اصفهان‌ی، ابوالفرج. مقاتل الطالبیین. ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی. با مقدمه و تصحیح علی‌اکبر غفاری. تهران: نشر صدوق، ۱۳۴۹.

- الاسفزاری، معین الدین محمد الزمجدی. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات. با مقدمه، حواشی و اهتمام محمد اسحاق. کلکته: مطبعة پاسری، ۱۳۸۰هـ/۱۹۶۱م.
- الامینی النجفی، عبدالحسین احمد. الغدير، ج ۳. تهران: دارالکتب اسلامیه، ۱۳۷۴.
- الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر. تاریخ الطبری. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارسویدان، [بی تا].
- العلوی، محمد بن عقیل بن عبدالله بن عمر. النصایح الکافیة. بغداد، مطبعة النجاح، [بی تا].
- حسنی رازی، مرتضی بن داعی. تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام. تصحیح عباس اقبال. تهران: امین التجار اصفهانی، ۱۳۱۳.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- قاضی زنگنه زوری. تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد علیه السلام. ترجمه میرزا مهدی ادیب. تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۶۱.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن. کتاب تاریخ قم. تصحیح و تحشیه سیدجمال الدین طهرانی. ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی. تهران: توسن، ۱۳۶۱.
- کردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. زین الاخبار. مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد نصر. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱.
- میرخواند، محمدبن سید برهان الدین خواندشاه. روضة الصفا. تهران: مرکزی، خیام و پیروز، [بی تا].
- یعقوبی، ابن واضح. تاریخ الیعقوبی. بیروت: دار صادر، [بی تا].